

تمنا شد ترنج خود بریدن

چو مرگ را در آن دیدار دیدن

ز دست خود بریدن گردن

نذاشته ترنج از دست خودمان

کس به یقین و دست از ترنج نشدای
ز او بود که ملامت کنی ز ترنج را

نوازش کرد که باز از ترنج غری
در سبزه در می تابانستند
که از خنجر مروی خلق در میان



بهر حرف و نهای او رقم کرد

یکی از تنگ انگشتان قلم کرد

